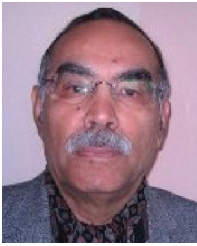


این مطلب در چند قسمت نشر می گردد.



به بهانه صدمین سالگشت نشر سراج اخبار

## ما و نو آوری، تجدد و مدرنیسم

صدیق رهپو طرزی

بخش دوم

واژه گان کهن با مایه های نو

محمود طرزی برای انتقال اندیشه های نو گرایانه، با آن که در حال و وضع محدودی آن زمان دریند بود، کوشید تا در همان قالب های قدیمی واژه گان، روح و دید جدیدی بدمد. این امر دگرگونی ژرفی در این راستا به میان آورد و چنان سنگ پایه های محکمی را ساخت که تا کنون کاخ اندیشه و نگرش ما بر آن ها استوار است. به نمونه ها طی بسنده می نمایم.

### ملت Nation

در زبان پارسی، از روی سند های کهن تاریخی بر می آید که واژه ملت، به معنای آیین، دین و کیش به کار می رفته است مانند: ملت مجوس، ملت یهود، نصاری و مسلمان. این را می توان در نثر و شعر کهن یافت. در کتاب کلیده و دمنه که یکی از کتاب های قدیمی و کهن است و به زبان سانسکریت نوشته شده بود و بعد آن را به پهلوی برگرداندند. این اثر در سده هفتم عیسایی به وسیله روزبه یا ابن مقفع، به زبان عربی و یا تازی و بعد به پارسی برگردانده شد.

در این اثر می خوانیم " ملت و دین یکی است در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می گفتند و گرد تقبیح ملت خصم و نفی مخالفان می گشتند." کار برد این معنا تا دوران قانون خواهی یا مشروطه در ایران ۱۹۰۶ع. ادامه داشت.

«حافظ» این واژه را به معنای دین و شاخه های گونه گونه اش چنین به کار برده است:

اختلاف هفتاد و دو ملت همه عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در کشور ما تا زمان امیر عبدالرحمان، به این معنا به کار می رفت. چنانکه در کتاب «اساس قضات» نوشته احمد جان الکوزی، به اهتمام گل محمد طرزی، که روز سه شنبه ۱۲ جماد الاول ۱۳۱۱ هـ. ق. برابر به ۲۱ نوامبر ۱۸۹۳ع. در چاپ دارالسلطنه کابل / ملت مصطفوی، نشر گردید، چنین آمده است، " ملت خیر الانام، ملت های بیگانه، ملت اسلام " صص ۵۰۰، ۶ و ۷. هم چنان کار برد واژه ملت اسلام، ملت مسیحیت، علمای ملت در اثر کاتب هزاره و دیگر و دیگر.

در سده های چارده و پانزده در اروپا، این واژه به سازمان های بنیادی به کار می رفته است که در دانشگاه ها شکل می گرفتند. در این دانشگاه ها، گروه های دانشپژوه که از بخش های ویژه بی برای دانش اندوزی آمده بودند، برای نگه دار و پاسداری از خویش، گروه

های همبسته گی را می ساختند.

در این گروه ها رهبری از میان اعضا با رای آزاد شان برگزیده می شدند. نمونه قدیمش در دانشگاه بلوگونای ایتالیا دیده می شود. به این گونه، اولین هسته های روش بحث، جدل و انتخاب شکل می گیرد. بسیاری از این دانشمندان بعد ها در کمیته ها و شورای های سلطنتی شاهان و شهزاده گان مصروف به کار شدند. اینان با خویش نظریه و اندیشه حکومت مبتنی بر قانون اساسی را که ما آن را به نا درستی مشروطه می خوانیم، پدید آوردند.

دانشگاه بلوگونا در سده یازدهم عیسایی، هسته گذار این امر گردید. در این دانشگاه سه گروه از قومان گونه گونه ایتالیا مانند: لومباردیان، توسکانیان و رومیان همراه با گروه هایی از جرمنی، فرانسه و انگلستان با زبان های متعدد خود شان حضور داشتند.

آن گونه که می دانیم این واژه گان همراه با دگرگونی ها در انقلاب فرانسه و بعد در امریکا، محتوی نشن (nation) را گرفت. در افغانستان برای اولین بار محمود طرزی در سراج اخبار، آن را به مفهوم جدید یعنی گروه هایی که دیگر تعلق به مناسبت های عشیره یی، قومی و قبیله گی خویش را ترک و در یک گروه بزرگ تر، ملت را ساخته اند، به کار برد. کم کم این واژه بار معنایی اجماع رعایایی که دارای حقوق سیاسی و اجتماعی اند و پس تر مردم را باز تاب داد. تاکنون به همین معنا به کار می رود. البته این را باید یادآور شد که تا آن زمان، محتوای کامل این واژه را در بر نداشت، زیرا ما هنوز هم در جریان ملت شدن هستیم. اکنون باید تلاش صورت بگیرد تا رعایا به شهروندان کشور، در جریان شکل گیری یک قرار دارد اجتماعی بدل گردند. با اندوه که ما با آن که در زبان ملت افغان را به کار می بریم، اما، گوشه چشم تندى به قوم و قبیله گرایی داریم.

به این گونه طرزی با بکار برد ملت، بار اول واژه نوگرا و مدرن را وارد فضای بسته و خفه یی می نماید که سده های دراز راه تنفس آزاد مردم را بسته بود. او در همین جا به تفاوت امت و ملت دست زده و اولی را پیروان دین می داند. البته این واژه که جمع امت می باشد، در گذشته کار برد اندازه گیری و سنجش داشت، اما، آرام آرام بار معنایی پیروان و پسران را گرفت. آن را می توان به همه پیروان یک راه، طریقه و یا اندیشه و باور به کار برد.

این امر روشن است که قاعده و یا روشی که بر اساس آن ملت ها شکل می گیرند، وجود ندارد. این شکل گیری از راه های گوناگون می گذرد. باور برخی که همگونی قومی می تواند پایه اساسی ملت سازی رامی سازد، خواب و خیالی بیش نیست.

این حرف روشن است که ملت پدیده نو و با به میان آمدن جامعه مدرن، شکل گرفته است. بسیاری دانشمندان به این باور اند که ملت و بیان اندیشه یی اش یا ناسیونالیزم، در جریان گذر از مناسبت های اجتماعی قبیله یی - دهقانی - زراعتی و پیش تر از آن به سوی جامعه سرمایه داری که در وجود جامعه صنعتی تبلور می یابد، تشکل می یابد. انسانان در ساختار پیش از این با واژه رعیت، متمایز می گردند.

این مفهوم و پدیده در آغاز سده بیستم، با توجه به نو گرایی و مدرنیسم که گشایش درب مکتب ها و کارخانه ها - حتا اگر کوچک هم بوده - وارد کشور می گردد. این را در تمام دو دهه اول این سده که برخی آن را «عصر سراجیه» می خوانند، هم در بخش دگرگونی های حرفه یی و هم در بخش اندیشه ها می توان به خوبی دید.

## دولت

این واژه در گذشته ها و همین اکنون هم در میان مردم، به معنای ثروت، مال، مکننت و نعمت به کار رفته است. مردم به ساده گی می گویند که از سر دولت تو به آرامی دست یافتم. و یا این که دولت زیاد.

رودکی در مورد می سراید:

اما، این محمود طرزی بود که دگرگونی نوین در این واژه به کار برد و آن را به مفهوم ساختار سیاسی به کار برد که هدفش نظم و امنیت است.

آن گونه که می دانیم این واژه ریشه در فرهنگ یونانی دارد. ارسطو از پولیس یا شهر - دولت سخن زده است. ساختاری که در آن به همه نیازهای دینی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک همبود و یا جامعه پاسخ داده می شود. این امر در جریان سده ها دچار دگرگونی شد.

روسو آن را ناشی از اراده ملت می داند و به این باور است که حاکمیت به مردم تعلق دارد. این امر با شکل گیری قوای سه گانه مقننه، قضاییه و اجراییه پس از انقلاب فرانسه، گسترش جهانی یافت.

## وطن

این واژه عربی بوده و به معنای جای بود و باش، زادگاه، و جای معینی برای زنده گی معنا می دهد. تا همین آخرها به معنای محدوده جایی که در آن یک گروه ویژه بی از مردمان زنده گی می کردند، می داد. همین اکنون کسانی که از یک ده و یا روستا هستند، همدیگر را وطندار می خوانند. بسیاری از روستاییان هنگامی که از ده خویش گپ می زنند، آن را وطن می گویند. حتا کسانی که در یک شهر زنده گی می نمایند کم تر واژه همشهری را به کار می برند، بل همان واژه وطندار مورد کار بردشان است.

محمود طرزی در س. ۱. برای اولین بار این را به معنای گسترده به کار برد و آن را جایی نامید که در میان مرزهای روشنی قرار دارد. او در نوشته بی زیر عنوان «وطن» (س. ۱. سال ششم، شماره ۲۴ / سرطان ۱۲۹۶ خ. ۱۲/ جولای ۱۹۱۷ ع.) در جریان این که بر عصر ترقی و تجدد و نوروشنی می اندازد، آن را به گونه مختلف تقسیم نموده بر «وطن حقیقی» که به گفته خودش، «نام آن بمیراث، به انسان رسیده باشد» تاکید می ورزد. بخش بیش تر بعدی این نوشته به وطن دوستی پرداخته شده است.

به این گونه او واژه کهن را که کاربرد محدود برای ده و دهکده داشت، گسترش می دهد. این امر، تمام ساحه کشور افغانستان را در بر می گیرد. او با استفاده از این رساله اش، تمام تلاشش را به خرج می دهد تا احساس وطن دوستی را به مردم انتقال بدهد.

## قانون

آن گونه که می دانیم این واژه معرب یا عربی شده کلمه یونانی ارگانون Organon می باشد. در آغاز به شکل کانون به کار می رفت. بعد عربی گرایان تند مزاج آن را قانون ساختند. در اصل این آله موسیقی است. از آن جایی که آهنگ منظمی دارد، آن را در بخش جامعه به مفهوم هم آهنگی و نظم به کار برده اند. این واژه معنای رسم، دستور، یاسا و قاعده می دهد.

قانون، دستور و نظم ریشه در دوران کهن دارد. این امر با تمدن مصریان در سه هزار سال پیش از عیسا، می رسد. در آن جا یک نوع آیین نامه بی به میان آورده شد که به دوازده بخش تقسیم گردید. این امر بر خط توانایی سخنرانی، تساوی اجتماعی و بیطرفی نهاده شده بود.

این سومریان بودند که با آیین نامه بی به نام آور - نامو، قانونگذاری را پایه ریختند. بعد هورابی، قانون بابل را رشد داد.

اما، این دولت شهری آتن در سده هشتم پیش از عیسا بود که مفهوم شهروندی را تنها برای مردان، نی زنان و برده گان پی ریزی کرد. همین چارچوب بود که یافته و مفهوم مردم سالاری امروزی را پایه گذارد.

در هند و چین شیوه ها و مکتب های جداگانه بی در مورد قانون داشتند. در قانون معروف مانو Manu در هند، رواداری، بردباری

و چندگانگی اندیشه در مرکز توجه قرار داشت.

پیروان دین های ابرهیمی از یهود تا اسلام بر اساس دستور کتاب های خویش عمل می کردند. تا سده هژدهم در جهان اسلام، شریعت جاری بود. در سده نوزدهم، امپراتوری عثمانی در خط اصلاح ها، آیین نامه یی به نام «مساله» را سر و سامان داد. از سال های ۱۹۴۰، به این سو، کشور های اسلامی تلاش نمودند تا شریعت را در چارچوب آیین مدنی بگنجانند. این کشور های هنوز در برزخ میان آیین مدنی و شرعی قرار دارند.

محمود طرزی در شماره اول سال سوم، س. ا.، ۲۰ سنبله ۱۲۹۲ / ۱۱ سپتمبر ۱۹۱۳ ع. به گفته خودش روی «قوانین و نظامات» بحث می نماید. او واژه گان قانون، شرع، حدود، دستورالعمل، آیین، سررشته، توزک، یاسا را یکی دانسته و هدف آن ها را این می داند، «کار ها و امورات در زیر قاعده و اصول درست ترتیب و انتظام گیرند».

او سپس در مورد دید مردم در باره قانون چنین بیان می دارد، «در مملکت عزیز ما کلمه قانون از بسیار وقت ها، یک کلمه نفرت آوری تلقی شده و هر کس از آن رم و اجتناب ورزیده است و سبب یگانه آن اعتقادیست که گویا قانون ضد شرع دانسته و مخصوصاً نصارا پنداشته شده اند. اگر کدام قانون وضع و یا قانوننامه یی نوشته شده هم باشد، آن را قانون نی بلکه دستورالعمل یا نظامنامه گفته اند. چنانکه از زمان اعلی حضرت خاقان جنت مکان سابق، قانوننامه که برای حکام ساخته شده است، آن را دستورالعمل حکام گفته اند. حالا، چون به حقیقت نظر کرده شود، موضوع همه این کلمه ها، بیک نقطه سر بر میزند که آئیم عبارت از انتظام و انضباط و ترتیب و درستی کار ها و امور جمهور است».

سپس بیان می دارد که هدفش آن است تا این پرده نفرت را بدرد. کاری صورت بگیرد که حقوق مردم نگه داری و حفظ گردد. او آن کشور هایی را که فاقد قانون اند، «گم کرده راه» می داند که هر گز نمی تواند به منزل مقصود برسند.

او در مورد نبودن قانون نمونه جالبی را ارایه می دارد و می نویسد که در صورت نبودن قانون، متخلف را «با زیر جامه گیبی سفید چیندار، و وازکت (درستش واسکت است که واژه انگلیسی Waistcoat می باشد) محملی بی آستین و چرمه کار، زولانه بپا، با یک عسکر برچه دار، در کوچه و بازار مانند قاطران زنگدار می گردانند و او با کمال غرور و افتخار (در آن) گشت و گذار هم می کند!»

سپس یادآور می شود که اگر قانون باشد، ما با چنین منظره های رقت بار و غیر انسانی رو به رو نمی شویم. او بعد بر ضرورت قانون تاکید می کند و به روشنی یاد آور می شود که با رشد کشور و نو شدنش، نیاز به قانون دیده می شود. او اشاره می نماید که تنها وجود «یک محکمه شرعی» نمی تواند پاسخگوی این نیاز ها باشد. او در مورد این که همه ساختار های اجتماعی باید در چارچوب قانون قرار بگیرد، تاکید می نماید و استدلال می نماید که شریعت غرای اسلامی ما را از آن منع ننموده است.

به این گونه او تلاش می نماید تا درب آگاهی در مورد قانون را به روی مردم بگشاید. این یکی دیگر از ابتکار هایی است که محمود طرزی از آن در س. ا. حرف می زند. او حتا می گوید، «درب قیاس و اجماع به روی ما باز است» باید بنا بر نیاز زمان و وقت و احتیاج عصر به «خاطر نگه داری حقوق انسانها، ترقی ها و آبادی ها» از آن باید بهره گرفت.

## مدنیت

آن گونه که می دانیم، مدنیت مرحله یی از تکامل انسانی است که از حالت کوچیگری به سوی سکونت در جایی روی می آورد. این امر از تمدن بابل آغاز و تاکنون ادامه می یابد. جامعه مدنی مدرن را می توان به ساختاری گفت که از سده شانزدهم در اروپا آغاز گردید. این را تمدن نو، متجدد و یا مدرن می نامند. از آن جا با شیوه ها و خصوصیت هایش که تبلور آن در روشنگری و نگاه پُر خرد به پدیده ها و اسطوره زادایی از آن ها می باشد، به دیگر جای ها گسترش یافته است. به همین دلیل ساختار های اجتماعی - سیاسی امروز را در جهان را می توان به پیش مدرن، بسته و سنتی و مدرن، نو باز و مردم سالار تقسیم کرد.

این امر در سده نهم راه به سوی شرق میانه گشود. ترکیه اولین کشوری - به ویژه اسلامی - بود که با اصل های جامعه مدرن آشنا می گردد. از این پس کشور های دیگر نیز در این راه گام بر می دارند. بخش زیاد هنوز هم در برزخ جامعه سنتی و نو قرار دارند. در این جا ها، نیرو هایی با هواداری ساختار سنتی و نو در جدل جدی اند.

از آن جایی که محمود طرزی در جریان اقامتش در شاهنشاهی یا امپراتوری ترکیه عثمانی با این جدل آشنا گردید، در س.ا. تلاش می نماید تا بر این امر روشنی بیندازد.

او در رساله بی زیر عنوان «جه باید کرد؟» که همراه با شماره بیست و چار سال اول س.ا. که به روز ۱۱ سنبله ۱۲۶ خورشیدی برابر با دوم سنبله ۱۹۱۷ عیسایی، به دست نشر رسید، با پرسشی که کلید کاوش و کنکاش است، به این امر می پردازد.

او در آغاز از شکوه مدنیته که از حجاز ظهور نمود، داد سخن می زند و بیان می دارد که در آن زمان، "اوروپاییان بسیار پسمانده بودند" و سپس با اندوه می افزاید، "...ولی هزار افسوس که تفرقه ها، تشعب ها و اختلاف های مذهبی و مسلکی و طریقی روزمره افزون گشت.."

او بعد به گفته «حافظ» از پیدا شدن اختلاف هفتاد و دو ملت، آیین و مذهب گپ می زند. او خود می گوید که این اختلاف ها، "اسلامیت را مانند موی زنگی بهم پیچانید. علوم و فنون نیز متروک شده و هر چه که نوشته شد بر همین دعوا نوشته شد!"

او سپس یادآور می شود که در حالی که ما دچار تفرقه و جنگ اختلاف مذهبی بودیم، "انوار شمس تابان تمدن، از آنطرف پدیدار گردید."

او به روشنی بیان می دارد که روی آوردن اورپا به دانش عملی و تجربی، شگفتی های بزرگی را به میان آورد. به گفته خودش سبب، "اختراعات عجیبه و غریبه" گردید. او به این باور است، "در اسلام علم در حدود بحث های کلامی در بند ماند. در این بخش، دانش تجربی و عملی را ترک کردند. این چراغ در اورپا روشن گردید و به این گونه شرق، غرب، جنوب و شمال دنیا را مدنیت اورپا استیلا نمود." مطلب جالب این است که او هیچ اشاره بی به دوران فرمان روابی هارون و مامون که فضای بازی برای جر و بحث جریان داشت، و علت این که تعصب دینی جای آزاد اندیشی، جر و بحث و گفتمان را گرفت اشاره طی نمی نماید.

او این پرسش را که آیا دیده به راه ظهور مهدی باشیم؟ به میان می کشد و با طنز تلخ می گوید، "اگر او هم ظهور نماید به جز عساکر خوار و ذلیل بی قوت و قدرت نخواهد یافت." او از این ها نفرت خواهد کرد.

او بر عکس با توجه به کشور های عثمانی، ایران و افغانستان راه بیرون رفت را به صورت شگفت آوری روی آوردن به قرآن، اتحاد، علم و صنایع و بالا تر از همه عسکری می نماید. در این جا نا سازگاری و تناقض آشکار در دیدگاه اش دیده می شود. بخش زیاد اصلاح طلبان آن زمان در این کشور ها، دچار همین ناسازگاری اندیشه اند. این امر حتا به دیدگاه های سید جمال الدین افغانی می رسد. در جایش به این دو خواهم پرداخت.

با آن هم نکته بسیار برجسته بی که در دیدگاه او به چشم می خورد ستایش از تمدن نو و ترقی است. او در این راستا دست به سنت شکنی می زند و تلاش دارد تا فلسفه یا به زبان خودش حکمت را که با دید گاه امام غزالی از عرصه بحث های اسلامی، به پسخانه تفکر رانده شده بود، به حیث دانش مستقل معرفی بدارد. به همین سبب او به پرسش های چیستی و چرایی می پردازد. او این امر را در مقاله بی زیر عنوان، «چیست؟ و چرا؟» در شماره چارده سال دوم س.ا. به روز دوشنبه ۱۹ حمل ۱۲۹۱ برابر به ۸ اپریل ۱۹۱۲، به میان می کشد. او به زبان ساده می گوید که مردم باریدن باران، رویدن سبزه و غله را می بینند، فن کارش این است که علت باریدن را کاوش نماید و بر پیشینه اش روشنی می اندازد، اما این فلسفه است که اساس و هدف را مورد بررسی قرار می دهد. سپس او با نگرانی یاد آور می شود که اگر گاه گاهی چنین بحث هایی در سراج اخبار به میان بیاید؟! چی عیبی خواهد داشت؟ او سپس بیان می دارد که این پرسش برای بار اول

در ذهن اروپاییان برق زد و سپس با یاری دانش تجربی و عملی به دست آورد های بزرگی دست یافتند. او سپس نمونه های ساده بی از پیشرفت دانش تجربی یا به گفته خودش، "حکمت طبیعه" به میان می کشد. از هواشناسی، ستاره شناسی، دستگاه هاضمه، گردش خون، تمدن های گونه گونه، جغرافیه و کشف های نو گپ می زند.

او سپس بر تاثیر دست آورد های اروپا بر امریکا، اشاره می نماید و توجه اش بیش از همه به سوی جاپان کشانیده می شود. او جاپانیان را به زنبور عسلی مانند می نماید که بر گل های گونه گونه می نشیند و از شیرۀ آن ها عسل گرد می آورد. به باور او جاپان از کشور های مختلف دانش و فن را گرد می آورد. آن کشور با تلاش خویش به این درجه پیشرفت دست یافته است.

## تاریخ

آن گونه که می دانیم بر خورد به یک پدیده از دو نگاه صورت می گیرد، یکی ازلی و ابدی و دیگری تاریخی. در نگاه اول پدیده بی دچار دگرگونی نمی گردد و در نگاه دوم یک پدیده گذشته، حال و آینده دارد.

نگاه طرزی به تاریخ، تا جایی که امکان داشت تاریخی بود. او آن را شاخه بی از دانش می دانست. او به این باور بود که باید به آن با نگاه فلسفی (حکمت) دید. این دید باید روشنفکرانه و آگاهانه باشد. او تاریخ را تنها در بررسی جنگ ها، واقعه گان و اسطوره های در بند نمی داند. به باور او قضاوت بر حادثۀ تاریخی باید با نگاه فلسفی، خرد و عقل همراه باشد.

## معارف

آن گونه که می دانیم مساله درس و سبق تا آغاز سده بیستم در چارچوب تنگ مدرسه ها دریند بود. در این مدرسه های مدرس های دینی که تمام توجه شان به قران، حدیث و تفسیر های متعددش بود، نقش تعیین کننده بی را داشتند. آنان اجازه نواندیشی را به کسی نمی دادند. اگر فردی در این زمینه سر بلند می کرد با چوب تکفیر، بر سرش کوبیده می شد. تاریخ به یاد دارد که چگونه حلاج ها، پورسینا ها و دیگر و دیگر ... با این مساله با درد سر بزرگی رو به رو شدند.

رباعی را از پورسینا به یاد بیاوریم که در برابر تکفیر گرانس چنین سروده است:

کفری چو منی گزاف و آسان نبود، محکم تر از ایمان من، ایمان نبود،

در دهر چون من یکی و آن هم کافر، پس در همه دهر یک مسلمان نبود.

با گشوده شدن درب مکتب حبیبیه، گام بلندی برای پایان دادن به این انحصار و تک نگرایی برداشته شد.

آن گاهی که محمود طرزی نشریه س.ا. را به دست نشر سپرد، بخش زیاد توجه اش را برای بهبود همین مکتب و گشایش درب دیگر مکتب ها نمود. آن گونه که می دانیم در آغاز، استادان این مکتب هندیان و یا کسانی بودند که در هند درس خوانده بودند. نصاب درسی نسخه بدل آن سامان بود. بعد با بحران و نا آرامی که ریشه در این جا داشت، محمود طرزی با یاری سردار عنایت الله، که سر پرستی معارف را به دست گرفت، از استادان ترکی با نصاب جدید درسی، بهره گرفته شد.

محمود طرزی، در شماره ۱۶، هفتم حمل ۱۲۹۷، زیر عنوان «افغانستان و قابلیت دینی - علمی - اجتماعی آن» در جریان بررسی وضع کشور به این مساله افسوس می نماید و چنین می نویسد، "ما مردمان افغان، سبب جنگ آوری و سلحشوری که در خلقت به آن متخلق هستیم هر چیز را به قوت شمشیر منحصر پنداشته، جهت قوت علمی را هیچ در هیچ می دانیم." او سپس نمونه بی می آورد که اگر به گفته خودش در "نیم عصر" یعنی پنجاه سال در پایتخت دو مکتب و در بخش های دیگر یک یک مکتب می داشتیم، در این مدت یک میلیون نفر آگاه می داشتیم که در میان شان، به گفته اش، "افسران جنگی قابل، قوانین شناسان فاضل، کیمیاگران، کان شناسان ماهر، انجیران و مهندسان وافر به وجود می آمد."

سپس او از گام هایی که در دهه اول سده بیستم برای گسترش معارف برداشته شده سخن می زند.

بعد او دو سد و مانع را بر می شمارد: یکی داخلی و دیگری خارجی.

او در مورد سد راه معارف در داخل می گوید، " نخستین چیزیکه در موانع معارف در افغانان می بینم، مسئله اخلاق و عادات و رواجات که از قدیم الایام مردم افغان با آن خو گرفته بودند." سپس این امر را ناشی از علاقه به شمشیر و جنگ می داند. به باور او افغانان به واژه گان " میرزایی " و " ملایی " به دیده تحقیر می نگرند. او در این زمینه می نویسد، " از طبقه عصر سابق هیچ یک خان زاده و سردار زاده در تمام افغانستان نیاید که آنها از علم حساب، هندسه، یا سیاق و رقوم - کار میرزایی - و علوم فقیه و حقوقیه، فیصله دعاوی و صرف، نحو، منطق - کار ملایی - هیچ بهره بی داشته باشند و اگر باشند بسیار کم یاب." او هم چنان انگشت انتقاد بر کمبود معلم و استاد نیز می گذارد.

## زن

محمود طرزی، با برداشت نو از محیط و دوردوروش در قلمرو عثمانی، به ویژه شام یا دمشق در سوریه، که در آن به اثر وزش نسیم اندیشه های نو، دگرگونی هایی جریان داشت، هنگام بازگشت به کابل، تلاش نمود تا در این باب درب گفت و گور باز نماید.

از آن جایی که محیط بسته دینی از یک سو و جامعه بی به شدت مرد سالار از سوی دیگر و حضور نیرو های سنت گرا و محافظه کار اجتماعی که مثلث زن ستیزی را شکل می داند، او را وادار نمود تا در این راستا گام های آرام آرام و با دقت را بردارد.

او در شماره هفتم، سال اول س.ا. که روز شنبه ۱۵ جدی ۱۲۹۰ خورشیدی / ۶ جنوری ۱۹۱۲ع. نشر شد. زیر عنوان " ضرورت پیشرفت زنان " به گفته خودش " یک قدری از احوال زنان مشهوری که در این سپنج سرای فانی زندگی بسر آورده اند و نامه های خودشان را در ورقهای تاریخ بیادگار مانده اند، برای فایده برداشتن بی بی های مستورات و بیگم های مخدرات وطن عزیز خود، درج صفحه های اوراق اخبار نماید." او برای این کار، دست به نشر زنده گی نامه « ناموران زنان جهان » که همانا زنان نام آور جهان می باشد، می زند.

او در همان جا نشان می دهد که برخی در این امر بر او ایراد و حتا اعتراض خواهند نمود. آنان ممکن استدلال کنند که در میان مردان، ما یک درصد خواننده اخبار نداریم چی رسد به زنان!!

او بار دیگر به دوران عباسیان اشاره می نماید که در آن دوران به گفته خودش، " در طایفه زنان اسلامیه بعضی شاعره ها، ادیبه ها، ادیب ها، صنعت گر ها موجود بودند."

او در تساوی مرد و زن از مساله خلق آدم و حوا استدلال می نماید و هر دو را برای ادامه حیات لازم می داند. او این کار را تا سال سوم س.ا. ادامه می دهد و بعد به دلیل جنگ جهانی اول و تراکم خبر ها آن را قطع می نماید.

این اقدام با آن که با خویشتن داری و دقت انجام می گیرد، اما، واکنش هایی را نیز به همراه داشته است. در شماره ششم سال سوم، کسی به نام ملا رفیق ابن مرحوم ملا ابوبکر آخن زاده که مفتی محکمه بهبود است، نامه بی نوشته و در آن این پرسش را به میان می آورد، " آیا مردان هم در جهان ناموران گذشته اند؟ این چه دلیل است که مدر صاحب، ی کظرفه مردان را از خاطر محو کرده از ناموران زنان جهان بحث می کند؟" سپس او ادامه می دهد، " چون افغان یک طایفه جلال با همت و ذی غیرت و شجاع همت اند هر گاه عوض زن در تعریف توپ و تفنگ و اسلحه و آلات جنگ افزوده می شد، بهتر بود، و یا اینکه اولاً از ناموران مردان جهان و بعد از زنان یاد می شد."

محمود طرزی ضمن سخن طنز گونه بی می نویسد، " در ملت جلیله افغان، حیثیت نسوان آنقدر بی اهمیت و بی اعتبار شمرده می شود که تذکار نام آنها موجب عیب های کلی می گردد، پس اگر درباب اهمیت و حیثیت زنان چیزی بگوییم و در مدافعه این نوع شریفه بی که اساس خلقت بنی النوع و نصف وجود بشریت را تشکیل داد سخن رانیم حال ما چه خواهد شد؟"

بعد ذکر می نماید که بیش از صد زن در کابل مشتری س.ا. می باشند. او سپس تلاش می نماید تا با استفاده از آیه ها و حدیث ها این امر را ثابت نماید. سپس از فعالیت زنان در ترکیه، کشور های عربی و هند نمونه ها می آورد.

او در نشر قصه هایی از زنان این هدف را داشت تا آنان به خود آگاهی دست بیابند و مساله های زنده گی را از دریچه خرد گرای و عقل بسنجند. او با ذکر نمونه هایی از وضع زنان، کوشش می نماید تا این امر را شرح بدهد که چگونه زنان زیر بار ستمی قرار گرفته اند که مردان بر آنان حتا پوشش فلسفی، روا می دارند.

البته با آن که طرزی به نیروی خرد انسان در همه عرصه ها باور داشت، اما، نمی توانست خویشتن را از زیر بار سنت های اجتماعی بیرون بکشد. او به آزادی زن در چارچوب تنگ سنتی می نگریست. در حالی که اندیشه های روشنگرانه و پُرخرد، که به برابری میان زن و مرد باور دارد، در دایره ارزش های معمولی و رایج یک جامعه سنتی نمی گنجد.

به گفته سنزل نوید، کاوشگر مساله زنان، "زن آرمانی نزد محمود طرزی زن آگاه و با خرد بود، اما او می بایست در قالب تنگ ارزش های اخلاقی همبود افغان مسلمان بگنجید. او در مناسبت ها و رابطه ها میان مرد و زن به همان اصل برتری مرد باور داشت. زن در این چارچوب بایست فرمانبردار مرد باشد. در این دیدگاه، زن باید در حریم خصوصی باقی می ماند و مرد حاکم دنیای عمومی می بود. او از زن می خواست تا صبر و بردباری را در برابر فشار و ناملایت هایی که جامعه مردانه بر او تحمیل می کرد، پیشه نماید." (نوید، س. ص. ۳۶۴)

به باور طرزی عفت و پاکدامنی سنجه بزرگ برای ارزیابی خوبی و بدی زن بود. اما، او از مرد تقاضای پاکدامنی را نمی نمود.

با آن هم او یخ سنگین سنت را با طرح این مساله که زن تحصیل نماید، در هم شکست. او این کار را از خانواده خویش آغاز نمود.

به باور من این مساله نیازمند به بحث دراز دامن و کاوش همه جانبه می باشد.

## استقلال

این واژه با معنا های گونه گونه اش ریشه ژرف در زبان پارسی دارد. از این رو به معنای بلند شدن و به جای بلندی فراز آمدن، از زمین روییدن، کاهش یافتن و خرد شدن و... به کار می رفته است.

اما، به مفهوم سیاسی اش در نیمه دوم سده هژدهم می رسد. این درست در جریان نبرد سرزمین های شمال امریکا برای به دست آوردن آزادی آن کشور، پا به میدان گذارد و با اعلامیه استقلال آمریکا، در جولای ۱۷۷۶ع. وارد فرهنگ سیاسی گردید.

داغ ترین زمان را برای رهایی و استقلال می توان پس از جنگ جهانی اول و به ویژه دوم، نشانی نمود. این واژه با بار سیاسی اش همانا خصوصیتی است که یک کشور، بدون مداخله دیگری در امور داخلی و خارجی اش آزادانه عمل نماید. این واژه با حاکمیت ملی و تمامیت ارضی پیوند تنگاتنگ دارد. اما، در وضع کنونی که جهانگرایی، جای بلندی در مناسبت ها میان کشور ها، می گیرد، دانشمندان علم سیاست مشغول بررسی جانب های گونه گونه این مساله اند. این امر به ویژه زمانی در صدر بحث های قرار می گیرد، که مردم یک کشور در برابر رژیم استبدادی دست به نبرد می زنند، و نظام ها خودکامه با آتش و خون به آنان بر خورد می نماید، قرار بگیرند.

به هر روی، این واژه همراه با تشکل دولت های جدید و به ویژه ملی، وارد عرصه سیاست گردید، و نقش مهمی را در بیش از دو صد سال اخیر، در کنش و واکنش های سیاسی به دوش کشیده است.

به این گونه استقلال، به معنای آزادی کامل یک کشور معین در بخش های داخلی و خارجی، به کار می رود.

محمود طرزی که در جریان جنگ جهانی دوم قرار داشت، به این امر جایگاه ویژه بی داد.

او در شماره دوازدهم س.ا. که به روز سه شنبه ۹ دلو ۱۲۹۶ خ. / ۲۹ جنوری ۱۹۱۸ ع. نشر گردید، زیر عنوان « استقلال افغانستان » در واکنشی در برابر نشریه « چمن » مبنی بر این که امیدواریم روزی افغانستان به استقلالش دست بیابد، چنین می نگارد، " افغانستان دولتیست که مستقل بود، و مستقل هست و مستقل خواهد بود."

او سپس بر این دید نشریه «چمن» که افغانستان، " در سیاسات خود آزاد خواهد گردید." چنین می نویسد، " در قاموس الغات حکومت خاص بخلص اسلامی (واژه استقلال) پیدا نمی شود " بعد او بیان می دارد که این تعییراتی مانند استقلال، " اختراع کرده متمدنیست که هنوز بسیار شقیون به آن نه علم آوری دارند و نه پایبندی " او برای استقلال چنین پنداری را ارایه می دارد، " شرعاً و عرفاً یک جمع غفیری، از مسلمین، بقوت بازوی اجتهاد خود، یک حکومت آزادی تشکیل داده " سپس به روشنی بیان می دارد، " در معنی استقلال یک حکومت اسلامی شرعیه، جنبه داخلی و خارجی قطعاً گنجایش دخول ندارد." او می افزاید، " افغانستان از دو عصر (قرن) به این طرف خود را دولت مستقل ساخته و خود را مستقل شناخته."

جالب است که در شماره بعدی از علم حقوق و به ویژه حقوق بین الدول در مورد استقلال حرف می زند و می نویسد، " مقصد از این حریت یا استقلال و غیره اینست که به اجراءات یک دولت دیگر دولتهای غیر غرضدار نباشد."

سپس بحث دراز دامن در این مورد نموده و بر این نکته تاکید می ورزد که افغانستان مستقل است.

به باور من این یک دید نا سازگار و پرتناقض است. این نکته به زودی خود را در شماره ۲۹، سال هفتم س.ا. که روز پنج شنبه ۱۹ سرطان ۱۲۹۷ خ. / ۱۱ جولای ۱۹۱۸ ع. نشر گردید، نمایان می سازد. در این جا می نویسد، " در فصل هفتم این مواد عهد نامه که در سوم مارچ ۱۹۱۸ ع. در مابین دول غالب و دولت روسیه در شهر بریست لیتوفسک عقد و امضا گردیده است (چنین آمده است):

" دولت های ایران و افغانستان هر دو دولت مستقل اند، ضمیمه هیچ دولت دیگری نمی شوند. دول امضا کننده گان صلح، موظف اند که استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و افغانستان را محترم بشمارند."

او در مقاله معروف « حی علی الفلاح » که دو سال پیش نشر نموده بود، در این مورد نکته های جالبی دارد. او در مورد تابعیت و حمایت چنین می نویسد، " که یک دولتی، بدیگر دولتی بگوید که: بغیر از من، دیگری را شناس! بغیر از من با دیگر دولتی حرف مزین! بغیر از من با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطه مناسبات و معاملات مکن! بغیر از من، بدیگر دولت نه سفیر بفرست، و نه سفیر قبول کن!"

بعد هم داد سخن از این که کشور افغانستان مستقل است، می زند و از مردم می خواهد که شکر این نعمت را به جای آرند. شگفتی در این است که اگر افغانستان در همه امور مستقل می بود، پس نبرد برای استقلال - که در ستایشش سر و صدای زیاد به راه انداخته ایم - چی معنایی را به همراه داشت!؟

بایست در این مورد به گسترده گی سخن زد و با دید ژرف به کاوش پرداخت.

## ملی گرایی یا ناسیونالیسم

آن گونه که می دانیم، پس از فروپاشی امپراتوری عیسایی در رم، در پایان سده شانزدهم، کشور های مستقلی در خط ساختار دولت ملی، پا به عرصه وجود گذاشتند. همزمان با این امر، نوع ملی گرایی که توجه به درون همبود خود بود، از دید اندیشه بی شکل می گیرد.

آن گونه که در بخش بررسی ملت مشاهده کردیم، تبلور اندیشه بی آن را می توان در ملی گرایی دید.

ملی گرایی بیان اندیشه بی دولت ملی به حساب می آید. آن را می توان به مانند نماد ها و باور هایی دانست که احساس وابسته گی به گروه سیاسی معینی را باز تاب می دهد. این امر روشن است که انسانان از زمانه های دور خویشان را با گروه ها اجتماعی - سیاسی

مانند خانواده، تبار یا باور دینی هم هویت می یافتند. اما ناسیونالیسم بیانی است که نخست از همه با دولت مدرن پیوند می یابد.

البته این باور اندیشه بی در دهه اول سده بیستم، در میان گروه کوچک آگاهان ما که به مشکل می توان واژه روشنفکر را در مورد شان به کار برد، دیده می شود.

می دانیم که ملی گرایی، خود تبلور اندیشه بی برپایی دولت ملی می باشد. این بیان دارای دو نوع است: یکی که بر پایه شهروندی و بر اساس قرارداد اجتماعی در خط برابری و پذیرش تنوع قومی - فرهنگی استوار است و دیگری که در ماهیت و هسته اش دید تباری - نژادی، یا بدترش، خون و زبان قرار دارد. دومی به ساده گی می تواند درب برتری نژادی - قومی را بگشاید. این نگاه برای کشوری به ویژه با قومان گونه گون، مانند افغانستان مصیب می آفریند.

محمود طرزی با آن که بر واژه امت که بار تند دینی دارد، باور داشت، اما، تلاش و سعی می نمود که مفهوم وطن را در داخل این دایره بگنجانند. این امر به باور من، تلاش ناسازگار و پُر تناقض می باشد. به هر حال این دید آرام آرام نظریه و اندیشه ملی گرایی را رنگ می زند. او حتا در موردی تاکید می کرد که وطن تحفه خداوندی و اسلام است. او از این امر برداشت سازنده و پیشرونده بی داشت. تبلور این امر را در بخش خارجی در وجود تلاش برای به دست آوردن استقلال می توان دید. در بخش داخلی ترویج قانون و تجدد بود. او به شدت تلاش می نمود که به واژه افغان، بار عمومی بدهد و آن را از چارچوب قومی بیرون بکشد. او با به کار برد این امر، تلاش می کرد تا از مرزهای جدایی قومی، زبان و مذهبی در داخل کشور بگذرد.

او به این امر باور داشت که اسلام، ملت، وطن و حکومت چار ستون محکم ساختار یک کشور اند. سپس با سرعت مفهوم و بیان نوگرایی، تجدید و مدرنیزم را به این چار ستون می افزود و آن را ها را عنصر های جدا نا پذیر می دانست. او به این باور بود که سلطنت افغانستان تنها از راه نو گرایی، تجدید و مدرنیزم می تواند در برابر بیگانه گان بیاستد. او به روشنی می گوید آنانی که در برابر پیشرفت و ترقی قرار می گیرند و به تفرقه دامن می زنند، جنگ افزار دست دشمنان اند.

این امر روشن است که ملی گرایی در کشور های پیش مدرن، همانا هدفی را در برابرش قرار می دهد که اروپای سده شانزدهم در خط تشکل دولت های ملی انجام می داد. تلاش برای این تشکل از راه نشر رسانه های همگانی به ویژه روزنامه می گذرد. ملی گرایی در کشور های پیش مدرن به ویژه شرق میانه، چشم به نمونه ها و مدل های اروپایی ساختار سیاسی داشتند.

محمود طرزی، در این راستا از نوشته های مدحت پاشا، اصلاح گر معروف ترکیه که او را «خواجه اول» یا معلم اول می خواند، به شدت اثر پذیرفت. او به این صورت با اشتیاق عجیب اثر های نویسندگان نوگرایی ترکی و کتاب هایی که از زبان های اروپایی در این مورد به زبان ترکی برگردانیده شده بودند، می خواند.

بعد ها باز تاب این امر را می توان در س. ۱. دید. تمام دانش و تجربه اش را برای گسترش آگاهی در مورد مساله های مهم جهان در خدمت بلند بردن آگاهی در خط شکل دهی وجدان ملی مردم، آشنایی شان با مقوله بی به نام عشق به وطن، تشویق وحدت ملی و اطاعت از فرمانروایی و حاکمیت، رشد آموزش و معارف نو، آگاهی به اصل های اخلاقی که ضامن پیشرفت و ترقی، شگوفایی زنده گی و آگاه ساختن مردم از دشمن وطن، نبرد برای استقلال و حاکمیت ملی به کار برد.

به این گونه در گوهر اندیشه ملی گرایی طرزی، پیشرفت قرار دارد. او که می دید نی تنها کشورش، بل جهان اسلام رو به انحطاط است، تلاش می نمود وسیله بی برای پایان دادن به این بحران بیابد. او راه حل را در آموزش و معارف، پرورش نگاه خردگرایانه و تفکر بر پایه دانش می دید. او بر این باور بود که وفا داری به عشیره، طایفه، قبیله و قوم، منطقه و حتا دهکده را باید فدای همبستگی ملی نمود. او به این باور بود که هویت اسلامی افغانان، از دیوار چین جدایی قبیله بی، قومی، منطقه بی، محلی و فرقه گرایی باید بگذرد.

او تا پایان کارش به این باور باقی ماند.

محمود طرزی، در سال هفتم سراج اخبار، در شماره اول، روز شنبه ۱۳ اسد ۱۲۹۶ ش/۴ اگست ۱۹۱۷ع. که روز های پایانی و دشواری را از سر می گذرانند، چنین نوشت، "سراج الاخبار افغانستانیه، یک مکتب سیار و یک معلم رهسپاریست، که قسمی از وظیفه تعلیم و با خبری اهل وطن را، عصر معرفت نشر سراجیه بعهده عاجزانه او محول فرموده است. بسیار شکر می کند که در ظرف این چند سال قلم جنبانی خود، بسیار سخنان نو، کلمات نو، تعلیمات نو، علم های نو، فن های نو، انشای نو، املائی نو عرض انظار قارئین کرام خود نموده توانسته است..."

اما، بعد ها زیر بار سنگین حادثه های گوناگون، این تلاش با گسست هایی رو به رو شد. از آن روست که روند ملت سازی تا هنوز هم در وضع کژ و مژی قرار دارد.

## یگانه گی و وحدت اسلام

این امر روشن است که کشور های اسلامی، پس از آن که درب دانشجویی، فضای باز بر خورد اندیشه ها، پذیرش دیگر اندیشه ها و کاوش برای دست یابی به حقیقت، در سده هشتم عیسایی زیر بار رشد سختگیری و تعصب دینی و پدیدار شدن مذهب های و فرقه های گونه گونه، کتاب سوزی دگر اندیشان بسته شد، سیر نزولی را در پیش گرفت. در همین زمان بود که چراغ دانش در این ساحه خاموش شد. در این میان این اروپا بود که با پایان دادن به سیطره کلیسا، راه جستجو و کاوش های دانش تجربی و عملی را باز نمود. دیگر همان گونه که زمین محوری پایان یافت، و خورشید جای آن را گرفت، چراغ پاپ نیز دیگر مرکزیت خویش را از دست داد. به این گونه به گفته محمود طرزی، "آفتاب تمدن از غرب" سر بر آورد. کشور های اسلامی و شرق میانه که در همان پوست لک و کلفت گذشته می زیستند، به شدت استحاله نموده و در عقب مانده گی وحشتناکی به سر می بردند. آن گاه که چشم شان را نور خیره کننده ترقی و پیشرفت و تمدن مدرن خیره ساخت، برخی از تحول خواهان این سامان به جستجوی راه حل گردیدند. اینان به جای این که به ریشه مساله های بیردازند، با خواب پنبه دانه بی به گذشته نگر بسته و چون دن کیشوت، پهلوانی که عمرش به سر رسیده بود، با آسیاب های بادی خیالی، به جنگ نو پرداختند.

این گروه تحول خواه، از جمال الدین افغانی و محمد عبیدو گرفته تا محمود طرزی، چون نمی خواستند و یا فضای سنگین استبداد شرقی برای شان اجازه نمی داد، راه بیرون رفت را در بازگشت به آن دوران به خیال شان با شکوه اسلام که جلوه شوکت، جلال و اهتتش را برق شمشیر تامین کرده بود، می دیدند.

برای طرزی که فردی از همین گروه دگرگون خواهان بود، ایستاده گی در برابر اروپا از خط وحدت اسلامی می گذشت. در این راستا او همراه با دیگر اصلاح طلبان به این مساله به شدت پای می فشرد. در این بخش هم می توان نوع ناسازگاری اندیشه بی را در میان این گروه دید. آنان به آن بخش نوگرایی و تمدن مدرن که در وجود دست آورد های فنی تبلور می یافت، تاکید می کردند، اما، آن گاهی که پای باور های اندیشه بی مانند: تساوی حق میان تمام بشر، آزادی عقیده، از میان بردن تفاوت میان باور های دینی گوناگون، توجه به حقوق اقلیت ها، زیر پرسش بردن عقیده های دینی و دیگر و دیگر ... می آمد، از آن روی بر می تافتند.

طرزی، در حالی که یگانگی مسلمانان را در وجود امت مسلمان، تشویق می کرد، برای لحظه بی هم ملیگرایی و خود گرایی را در کشور افغانستان را فراموش نمی نمود. او در این مورد در برزخ میان دید های کهنه و نو در بند بود.

او در این بخش با دشواری دیگری هم رو به رو بود. او چون مدت زیادی در ترکیه عثمانی به سر برده بود و حتا مدتی مامور این ساختار در دمشق، سوریه که در آن هنگام یکی از ولایت های این شاهنشاهی یا امپراتوری بود، تلاش می کرد تا در خط نا همنوایی با اروپا، می خواست تا افسران، خیره گان فنی و آگاهان طبی ترکی به کشور دعوت گردند. او در این مورد استدلال می کرد که استفاده از اینان پیوند جهان اسلامی را محکم تر می سازد. او به این باور بود که حضور ترکان در دوسری را در میان مردم که دیگران را بیگانه می پندارند، به میان نمی آورد. او به این باور و آرزو بود که شاهنشاهی عثمانی، ایران و افغانستان، این سه کشور مستقل! اسلامی می توانند، در این راه نقش مهم تاریخی بازی نمایند.

اما، خود به زودی دچار ناسازگاری اندیشه بی می شد و می گفت که در این زمینه اختلاف میان شیعه و سنی مانع بزرگ می باشد.

آن گونه که می دانیم، نادر افشار در سال ۱۷۴۳ع. تلاش نمود که این شگاف را پر نماید. سید جمال الدین افغان، نیز در این مورد تلاش نمود.

اما، با گذشت هر روز این نگرش های متفاوت چون دره عمیقی دهن باز می کردند. این امر این دو اصلاح طلب را به شدت پندار گرا

ساخت و تیر هیچکدام به هدف نشست. این امر تا همین اکنون که این را می نویسم به شدت هر چی تمام تر جریان دارد. باید برای یگانگی

میان کشور ها، سنجه های دوام دار دیگری را باید جستجو کرد.

به باور من تمام تلاش این نوآوران این بود که به بخش فنی دنیای نو دست بیابند، تا از آن برای بازگشت به شکوه گذشته بهره

بگیرند. اما، این امر را باید درک می کردند که راز موفقیت اروپا تنها و تنها به دست آورد های فنی، پیوند ندارد. این امر به فضای باز

اندیشه بی و آزاد گذاشتن دیدگاه هاست که بتوانند، اندیشه ها و سپس برنامه های نوی را ارایه دارند.

### یگانگی آسیا

از آن جایی که در قاره آسیا کشور های مانند جاپان، با باز کردن دروازه اندیشه بی شان به روی دگرگونی های اروپایی، به

دست آورد هایی - به ویژه پس از شکست روسیه در سال ۱۹۰۵ع. - دست یافته بودند، تحول طلبان در این بخش و از آن میانه محمود

طرزی، توجه به آن سو نمود. او هم چنان به روشنی می دید که حنای وحدت اسلامی رنگ نمی گیرد، پس برای مقابله با اروپا، به این امر

توجه نمود. او یاد آور می شد که اروپاییان - روسیه و بریتانیا - بر همه آسیا مسلط شده اند.

او به این باور رسید که مسلمانان دست یگانگی را به سوی مردمان غیر مسلمان که در شرق بیدار شده اند، دراز نمایند تا تمام آسیا

آزاد گردد. او بار ها و بار ها یاد آور می شد که از شکست روسیه به دست جاپان باید آموخت. او با خوش خیالی یادآور می شد که

عثمانی، پارس، افغانستان و عرب با هم زیر شعار « آسیا برای آسیاییان » متحد شوند.

طرزی به این گونه در خط ترقی اجتماعی، فرهنگی و نو آوری اقتصادی مردم کشور را تشویق می کرد. در این راستا برخی اصلاح طلبان

چشم باری به جاپان دوخته بودند، اما، طرزی به استقلال پای می فشرد.

ادامه دارد